

Narration of Death and Martyrdom in the Novel Chess with Doomsday Machine by Habib Ahmadzadeh

Afsaneh Shirshahi ^{1*}

PhD in Persian language and literature, Ilam University

(Received:26/04/2021 ; Accepted:14/08/2021)

Abstract

Contemplating death and discussing it are common themes in the literature of every nation. The impossible act of creating something from nothing, akin to the presence of life in death, is the contradiction that serves as the essence of creating a work of art. In the novel "Chess with Doomsday Machine," one of the most prominent works of the holy defense literature, there are two contrasting attitudes portrayed by the negative characters, such as the engineer, and the Basiji character, who serves as the narrator. Each of them views the events through a different lens. For this reason, the author aims to introduce the types of death narration and differentiate them from martyrdom. Additionally, the author seeks to explore how Ahmadzadeh was able to elucidate death and martyrdom in his novel from both materialist and spiritualist perspectives. He paid attention to the narrative ways of addressing profound themes of death and martyrdom in this novel. According to this essay, the culture stemming from the concept of martyrdom has consistently been reflected in the portrayal of the characters Musa, Parviz, and Commander. This culture is founded on the values of endurance, steadfastness, and self-sacrifice to the utmost limit. The plot of the story conveys the message that besides reinforcing one's heartfelt beliefs, one should also exhibit humane behavior in line with the values of holy defense. One should always be prepared for any form of martyrdom and sacrifice to uphold the principles of their religion.

Keyword: *Habib Ahmadzadeh, Chess with the Doomsday Machine, Thinking about Death, Martyrdom, Seeking Martyrdom, Sacrifice.*

1 . Corresponding Author: Shirshai_7000@yahoo.com

روایت مرگ و شهادت در رمان شطرنج با ماشین قیامت از حبیب احمدزاده

افسانه شیرشاهی^{*۱}

دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۳)

صفحات: ۱۵۴-۱۳۵

چکیده

اندیشیدن درباره مرگ و سخن گفتن از آن، از بن‌مایه‌های رایج در ادبیات هر قوم است. عمل ناممکن آفریدن از هیچ مانند حضور زندگی در مرگ تضادی است که منشأ ایجاد اثر هنری است. در این میان، رمان «شطرنج با ماشین قیامت»، به عنوان یکی از برجسته‌ترین رمان‌های دفاع مقدس درباره مرگ دارای دو نگرش متفاوت از سوی شخصیت‌های منفی چون مهندس و شخصیت بسیجی چون راوی است که هر یک از دریچه‌ای متفاوت به آن گریسته است.

به همین جهت، نگارنده به هدف شناساندن انواع روایت مرگ و تفاوت آن با شهادت و نیز پاسخ به اینکه احمدزاده چگونه توانسته است از دو زاویه مادی‌گرا و معنوی‌گرا مرگ و شهادت را در رمان خویش تبیین نماید؛ به شیوه‌هایی روایی پرداخت مرگ‌اندیشانه و شهادت در این رمان توجه کرد. مطابق این جستار، فرهنگ ناشی از مفهوم شهادت، همواره در پردازش شخصیت‌های موسی و پرویز و فرمانده تجلی یافته است که مبتنی بر فرهنگ استقامت و پایداری و ایثار و فداکاری تا سر حد لقاء است. طرح داستان به خواننده می‌فهماند که علاوه بر قوی کردن اعتقادات قلبی باید در عمل نیز رفتاری انسانی و مطابق با ارزش‌های دفاع مقدس داشته باشد و همیشه آماده هر نوع شهادت‌طلبی‌ها و ایثاری برای تحقق اهداف دینش باشد.

کلمات کلیدی: حبیب احمدزاده، شطرنج با ماشین قیامت، مرگ‌اندیشی، شهادت، ایثار.

۱. * نویسنده مسئول: Shirshai_7000@yahoo.com

۱- مقدمه

آنچه در حماسه هشت سال دفاع مقدس همواره متبلور بود، ایثار و شهادت‌طلبی رزمندگان عرصه‌های گوناگون در خلق حماسه و دلاوری بوده است که این نکته در رمان شطرنج با ماشین قیامت بازتاب پررنگی داشته است. نویسنده این کتاب حبیب احمدزاده است. او رمان‌نویس، مستندساز، فیلم‌نامه‌نویس، دستیار کارگردان و محقق و دارای مدرک دکترای پژوهش هنر است. احمدزاده از جمله فعالان در عرصه ادبیات و هنر پایداری بوده، تاکنون دو کتاب و ده‌ها فیلم‌نامه در این زمینه نگاشته است و یکی از قدرتمندترین نویسندگان معاصر در مقوله جنگ است و دارای آثار فراوان سینمایی و مستند و رمان است.

۱-۱. بیان مسئله

طرح داستان شطرنج با ماشین قیامت، به چالش کشیدن اهداف و ارزش‌های دفاع مقدس است که بارها این ارزش‌ها را زیر سؤال می‌برد و گاه دیدگاه اسلام را با دیدگاه‌های دیگر در مورد جنگ و دفاع مقایسه و مورد بازبینی قرار می‌دهد؛ به عنوان مثال، هنگامی که موسی به کلیسا مراجعت می‌کند و مجسمه (به گمان او) مریم مقدس را درحالی که ترکش خورده می‌بیند، آن را با تصویر امام حسین (ع) که علی اصغر (ع) را بر روی دستانش درحالی که تیر خورده به لشکر یزید نشان می‌دهد، مقایسه می‌کند، درواقع می‌خواهد جنگ تحمیلی را از دو دیدگاه اسلام و مسیحیت ارزیابی کند. بعدها که موسی می‌فهمد آن مجسمه، بنای یادبودی است از قتل‌عام آرامنه به دست ترکان عثمانی، از آن کشیش‌ها می‌خواهد که برای شهیدان آن شهر نیز بنای یادبودی بسازد. مشاهده می‌شود که طرح داستان به‌خوبی بیانگر این نکته است که ارزش‌های اسلام و دفاع مقدس بسیار والاست و به خواننده می‌فهماند که علاوه بر قوی کردن اعتقادات قلبی باید در عمل نیز رفتاری انسانی و مطابق با ارزش‌های دفاع مقدس داشته باشد و همیشه آماده هر نوع شهادت‌طلبی‌ها و ایثاری برای تحقق اهداف دینش باشد.

راوی از نوع درون داستانی و اول شخص قهرمان است، البته گاه از شیوه روایت ذهنی استفاده می‌شود که شاهد تک‌گویی درونی راوی هستیم. به ویژه زمانی که او درباره مرگ می‌اندیشد. در این رمان نیز اندیشه درباره مرگ کم‌رنگ است و به تک‌گویی‌های درونی راوی که بیشتر به ترس‌های او می‌پردازد، محدود می‌شود؛ اما توصیف جزئیات حادثه مرگ حائز اهمیت است و تکرار حوادث در اندیشه یا کابوس‌های راوی تأثیر آن‌ها را بیشتر می‌کند.

رمان «شطرنج با ماشین قیامت»، به عنوان یکی از برجسته‌ترین رمان‌های دفاع مقدس درباره مرگ دارای دو نگرش متفاوت از سوی شخصیت‌های منفی چون مهندس و شخصیت بسیجی چون راوی است که هریک از دریچه‌ای متفاوت به آن گریسته است. به همین جهت، نگارنده به هدف شناساندن انواع روایت مرگ و تفاوت آن با شهادت و نیز پاسخ به اینکه احمدزاده چگونه توانسته است از دو زاویه مادی‌گرا و معنوی‌گرا مرگ و شهادت را در رمان خویش تبیین نماید؛ به شیوه‌هایی روایی پرداخت مرگ‌اندیشانه و شهادت در این رمان توجه کرد. مطابق این جستار، فرهنگ ناشی از مفهوم شهادت، همواره در پردازش شخصیت‌های موسی و پرویز و فرمانده تجلی یافته است که مبتنی بر فرهنگ استقامت و پایداری و ایثار و فداکاری تا سر حد لقاء است. با توجه به این توضیحات، لازم می‌آید که به بررسی روایت مرگ از نظرگاه‌های گوناگون در این رمان پردازیم:

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

در این پژوهش سعی بر این است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی تبیین شود که احمدزاده چگونه توانسته است از دو زاویه مادی گرا و معنوی گرا مرگ و شهادت را در رمان خویش تبیین نماید؟

۳-۱. پیشینه پژوهش

غفاری و سعیدی (۱۳۹۳) در مقاله «کارناول گرایی در شطرنج با ماشین» به تشریح کارناول و انواع آن در این رمان پرداخته، به این نتیجه رسیده‌اند که نویسنده در پرداختن به این رمان از جنبه‌های طنز و مادی گرایی برخلاف برخی رمان‌های دفاع مقدس غافل نشده است.

حجازی (۱۳۹۲) در «تحلیل چندآوایی شطرنج با ماشین قیامت»، به تحلیل شیوه‌های دیالوگ در این رمان پرداخته، به این نتیجه رسیده است که در این رمان کارکردهای متفاوت زبان، زمینه تأویل‌پذیری متن را خصوصاً وقتی به سمت دلالت‌های ضمنی و غیر صریح پیش می‌برد، فراهم کرده است.

عبداللهیان و احمد رضی (۱۳۸۹) در «تحلیل عناصر داستانی در رمان شطرنج با ماشین قیامت»، به چگونگی به کارگیری و پیوند عناصر داستانی در این رمان پرداخته، به این نتیجه رسیده‌اند که این رمان به دلایل مختلف از جمله آمیختگی تخیل نویسنده با اسناد تاریخی و خاطرات شخصی، پرهیز از نگاه منطق‌گرایانه نسبت به جنگ و مواجهه شعاری با آن، گسترش نگاه اندیشه‌ورزانه به هستی و انسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

زنوزی جلالی (۱۳۸۵). در «نقد شطرنج با رزمنده‌ای که می‌خواست مات شود»، به تحلیل شخصیت موسی در این رمان پرداخته، مفاهیم جنگ را در این رمان تشریح کرده است.

البته پژوهش‌های فراوانی در زمینه‌های مختلف درباره این رمان انجام گرفته است که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر همه آن موارد خودداری می‌شود؛ ولی نکته مسلم این است که تا کنون پژوهشی در زمینه روایت مرگ و شهادت در شطرنج با ماشین قیامت صورت نگرفته است؛ بنابراین، این پژوهش به شناخت و معرفی یکی از ابعاد پنهان فلسفی در این رمان یعنی روایت مرگ و شهادت می‌پردازد.

۴-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

احمدزاده در رمان «شطرنج با ماشین قیامت»، درد و رنج آدمی در زندگی عوامل به وجودآورنده آن را از جمله جنگ و تبعاتش را به تصویر می‌کشد تا راهی برای زیستنی بهتر بیابد و مدام میان دو قطب روشنایی و تاریکی و سایه در جدال است، اگرچه در نهایت به بینشی روشن دست می‌یابد.

در حقیقت، بینش فلسفی مرگ‌اندیشانه نویسنده در این رمان در صحنه‌های تلخ و غم‌انگیزی متجلی می‌شود که با پلشتی‌های جنگ همراه است و با مرگ شخصیت‌های داستان اتفاق می‌افتد.

در این پژوهش سعی بر این است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی تبیین شود که احمدزاده چگونه توانسته است از دو زاویه مادی گرا و معنوی گرا مرگ و شهادت را در رمان خویش تبیین نماید؟

۲. بحث اصلی

۲-۱. دیدگاه مرگ‌ستایانه

یکی از جنبه‌های مرگ‌اندیشی اعتقاد به جهان آخرت و در نتیجه بهشت و جهنم است. «در قرآن کریم صدها آیه وجود دارد که به نحوی دربارهٔ عالم پس از مرگ و روز قیامت، کیفیت حشرونشر، میزان، ضبط اعمال، بهشت و دوزخ و سایر مسائل مربوط به آن صحبت می‌کند. از نظر گاه قرآن در این دنیا انسانی با عمر جاودان وجود ندارد، همهٔ ما روزی خواهیم مرد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران / ۱۸۵). «و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد أفان متَّ فهم الخالدون» (انبیاء / ۳۴). از نظر قرآن، مرگ، نابودی و نیستی مطلق نیست؛ بلکه انتقال از عالمی به عالمی دیگر و تجلی تطور و تحول است. در قرآن کریم شخصیت واقعی انسان بدن و توابع آن نیست؛ زیرا جسم در معرض فناست» (فرهنگ ایثار و شهادت، ۱۳۸۴: ۷۸). از این منظر مرگ هر چیز هنگامی است که اجل آن فرا رسد و همه موجودات چنین اجلی دارند. سایهٔ چنین اعتقادی را در رمان «شطرنج با ماشین قیامت» در انگیزهٔ رزمندگان دربارهٔ حضور در جبهه‌ها می‌بینیم که آن را سبب رسیدن به سعادت و انتقال از عالم ماده به عالم نور می‌دانند. از آنجا که رمان «شطرنج با ماشین قیامت»، یک اثر هنری کاملاً معناگراست، در این رمان نمی‌توان به صورت مستقیم در جریان انگیزهٔ حضور شخصیت‌ها در جبهه یا در جنگ قرار گرفت؛ بلکه در طی داستان و از روی اعمال و رفتار آن‌ها در سیر داستانی و در مسیر رویدادها و حوادثی که در این شهر محاصره شده، واقع می‌شود، می‌توان به انگیزهٔ آنان پی برد.

در این رمان تعدد شخصیت‌های داستانی وجود ندارد؛ اما شروع رمان به گونه‌ای است که هیچ‌گونه اطلاعی از اوضاع و احوال شخصیت‌ها در جبهه داده نمی‌شود و نخستین نکته‌ای که در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد، این است که رزمندگان داوطلب که با ایمان به عرصهٔ نبرد آمده‌اند، چه نوع انسان‌هایی هستند با چه فرهنگ و چه کارکردی در عرصهٔ اجتماع. در سیر داستان متوجه می‌شویم بسیجی که نام رمزی‌اش موسی است، نمونهٔ یک رزمندهٔ متدین است که باورهای او، وی را به سمت و سوی خاصی هدایت می‌کند و باعث می‌شود که از زندگی عادی، تفریح و تحصیل و هر آنچه یک جوان به‌طور طبیعی به آن نیاز دارد، بگذرد و در شرایط سخت و وانفسا درگیر یک جنگ تحمیلی شود و وظیفهٔ اصلی‌اش دیده‌بانی و جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ شلیک‌های دشمن است، ضمن آنکه وظیفهٔ دوست مجروحش را با تمام سختی بپذیرد و از همه مهم‌تر سرپناه و منجی گروه انسان‌هایی شود که ناخواسته اسیر «جنگ‌طلبان» بیگانه شده‌اند؛ اما گاهی رزمندگانی که در جبهه‌ها و صحنهٔ نبرد حاضر می‌شوند، در طی این نبرد با اشخاص و افراد متفاوت مواجه می‌شوند و در شخصیت آن‌ها تحول به وجود می‌آید.

این نوع نگرش نسبت به مرگ از آنجا نشئت می‌گیرد که رزمندگان مرگ را بقای حیات و نیل به جاودانگی می‌دانستند و بی‌شبهت به نظریهٔ «شوپنهاور» نیست که فرهنگ شرق مبنی بر انکار خواست زندگی را می‌ستاید. جنبه‌ای که نیچه و بسیاری دیگر آن را تأیید نمی‌کنند. او مرگ را هدف نهایی زندگی می‌دانست و با تأکید بر اینکه مرگ فرشته الهام‌بخش فلسفه است، نظریات مرگ‌اندیشانهٔ سقراط و افلاطون را تأیید می‌کرد.

شوپنهاور معتقد بود که زندگی آن قدر رنج‌آور است که نبودن بر آن ترجیح دارد. او راه فیلسوفان شرق را در پیش گرفت و معتقد بود که غرب باید به جای خرد گالیله عقل شرقی را جایگزین کند. به نظر شوپنهاور «مواجههٔ آدمی با مرگ و رنج از او موجودی متافیزیکی ساخته که به دنبال جست‌وجوگری برای یافتن پاسخ با معنایی برای آن‌هاست. او درون‌مایه اصلی دین و فلسفه را فراهم آوردن پاسخی برای مرگ و رنج می‌دانست» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۱۵).

چنان که احمدزاده رمانش را با این فکر اصلی شروع می‌کند که رزمندگان ما، حداقل آن‌هایی که بسیجی بودند، انگار افکار و ذهنیتشان هنگام رفتن به جنگ با بقیه رفتگان پیشین فرق می‌کرد و انگیزه‌ای آرمانی و دفاع از کشور و میهنشان سبب ایثار و مقاومتشان می‌شد. به عنوان مثال پرویز، قبل از جنگ کفترباز بود و به خاطر کفترهایش در شهر مانده بود؛ ولی با شروع جنگ تبدیل به رزمنده‌ای فداکار می‌شود و با فداکاریش نیز مجروح می‌شود و حتی علاوه بر خدمت و گذارسازی به رزمندگان، به افرادی چون مهندس و گیتی غذا می‌داده است؛ اما شخصیت‌های دیگر در داستان مثل گیتی و مهندس و افرادی که در شهر مانده‌اند و از مسجد غذا می‌گیرند در بطن ویرانگری جنگ نیز، برای زندگی تلاش می‌کنند، آدم‌هایی که برخی از آن‌ها شاید حتی در حقیقت وجودشان از زنده ماندن خسته‌اند و به تقدیر گردن نهاده‌اند و برای دفاع از شهر خود انگیزه‌ای ندارند و توسط راوی و پرویز و دیگران حمایت می‌شوند.

انگیزه‌های شهادت‌طلبی در این رمان نیز برخاسته از انگیزه‌های شهیدان انقلاب اسلامی است که «منبعث از ارزش‌ها و باورهای شهیدان کربلا و امام خمینی (ره) بود که عقیده داشت انسان برای اصلاح جامعه باید خود را فدا کند. از نظر وی مرگ فنا نیست و بعد از آن، حیاتی بالاتر مطرح است؛ بنابراین انگیزه شهید رسیدن به حیات جاوید است» (اسحاق آبادی، ۱۳۹۷: ۱۲۸). به همین جهت است که میل به فداکاری تا سرحد شهادت، در رمان «شطرنج با ماشین قیامت» به زیبایی به تصویر کشیده شده است. موسی، رزمنده نوجوانی که مسئولیت دیده‌بانی دارد، برای حفظ جان اندک شهروندان حاضر در شهر جنگ‌زده آبادان و نیز رعایت اصول امنیت آن‌ها در هنگام شب، با وجود خطراتی که دارد، در یک جا جمع می‌کند تا عملیات پیش رو به بهترین وجه به سرانجام برسد.

در صحنه‌ای دیگر در این داستان، گروهی از رزمندگان به سرپرستی اسدالله مأموریت منحرف کردن رادار دشمن را دارند. آنان باید از یک نقطه خاص به سوی دشمن خمپاره شلیک کنند تا حساسیت رادار سامبلین یا همان ماشین قیامت‌ساز را برانگیزند. پس از شلیک در یک حفره پنهان می‌شوند و طولی نمی‌کشد که با تشخیص رادار پیشرفته موقعیت آن‌ها شناسایی می‌شود و توپخانه عراق گلوله‌ای را دقیقاً به همان محل استقرار اسدالله و هم‌زمانش شلیک می‌کند. اسدالله و دیگران از شهادت باکی ندارند و آن را به جان می‌خرند؛ زیرا جان خویش را در برابر دفاع از انقلاب و میهن سرمایه‌های ناچیز می‌شمارند، اگر زنده بمانند باید دوباره خمپاره‌های دیگر را شلیک کنند تا ارتش عراق را به اشتباه بیندازند و آنان را متقاعد کنند که رادار پیشرفته آنان علیرغم هزینه سنگین خرید آن، کاری از پیش نمی‌برد. نویسنده در این رمان، این رزمندگان را آن‌چنان سرمست از باده عشق و عاشق شهادت معرفی می‌کند که حتی در سخت‌ترین شرایط مبارزه هم دست از شوخی و سرزندگی برنمی‌دارد. آن‌ها پس از شلیک خمپاره از طریق بی‌سیم با موسی - دیده‌بان راوی - تماس می‌گیرند و او می‌گوید:

«حسان جان! همین‌جا خوب بود. یکی دیگه! - اسدالله داره بهت می‌خنده. می‌گه مواظب دیگ و ملاقه امانتی رفیق جون جونیت باش. / - بهش بگو یک امشبى غدا تو نخوردی، ببین چطور زوزه می‌کشی. / - خودش شنید. / - جای این حرفا یک پرتقال بفرست بیاد! / گوشى را پایین آوردم با قیافه حیران مهندس روبه‌رو شدم. / - شما عاقلید! / آخه در همچین موقعیت خطرناکی همدیگر رو مسخره می‌کنید؟» (۲۷۴)

چنان‌که در این شاهد مثال دیده می‌شود، «مرگ بعدی عاطفی می‌یابد که سبب پیوند هم‌زمان می‌شود. در حقیقت، مرگ یکی از عواطف قدرتمند انسان است که همواره محرک انسان برای تکاپوی بی‌پایان او در راه شناختش است. شوپنهاور ترس از مرگ را سرآغاز فلسفه و علت غایی ادیان می‌داند» (اسحاق آبادی، ۱۳۹۷: ۷). در سراسر فلسفه هگل مرگ غلبه

دارد، او رابطه مرگ و زندگی را دیالکتیکی می‌داند و به ترس و اضطراب ناشی از مرگ و نیز جانبازی در راه دیگری می‌پردازد، چنان‌که احمدزاده نیز در رمان شطرنج با ماشین قیامت رزمندگان را افراد ساده و به عنوان بسیجیان پاک در میدان رزم معرفی می‌کند و ترسیم انگیزه اصلی آن‌ها که دفاع از حریم کشورشان است، هدف اصلی نویسنده در خلق حوادث داستان می‌گردد و آرمان این رزمندگان پاک را در تلاش و جهادشان برای نجات جان مردم بازنمایی می‌کند و گویا همین عامل است که موجب رشد و تکامل و تحول شخصیت اصلی در سیر حوادث رمان می‌شود؛ به عنوان مثال، موسی، دیده‌بان نوجوانی که هم کار گذارسانی و هم نقش دیده‌بانی در عملیات را بر عهده دارد، در قسمتی از رمان کاملاً تحت تأثیر حرف‌های مهندس و حرف‌های فرمانده‌اش، قاسم قرار می‌گیرد. مهندس می‌گوید جبر مطلق و اختیار مطلق انسان را از حرکت بازمی‌دارد؛ اما قاسم می‌گوید جبر و اختیار در کنار هم هستند که باعث حرکت انسان می‌شوند و تا فردی خودش نخواهد، نمی‌تواند وارد این رزمگاه عظیم شود. «به عقیده بلانشو مرگ جزئی از زندگی است. زندگی به واسطه مرگ امکان‌پذیر است و بدون مرگ همه چیز در پوچی غرق می‌شود. هایدگر نیز هستی انسان را آغشته به نیستی می‌داند و معتقد بود که جدا کردن مرگ از زندگی و نیز تصور زندگی بدون مرگ ممکن نیست» (همان). چنان‌که در رمان مذکور، نویسنده با استفاده از جریان سیال ذهن و تک‌گویی درونی مرگ و زندگی را با مشاهده اجساد درهم آمیخته می‌بیند:

«نزدیک بازار بودیم. دوباره به فکر زن سبزی‌فروش افتادم و سرد شدن و یخ زدن تدریجی بدنش در کنار اجساد دیگر. / خانوادش چی؟ باخبر شده بودن یا نه؟ مثلاً آگه دختر کوچکی داشته؛ پدرش چه جوریه به او خبر داده؟ نه. اگر عاقل باشه، امشب بهش خبر نمی‌ده. پس نبودن مادرش چه جوریه توجیه می‌کنه؟ حتماً می‌گه به خانه اقوام رفته. درست مثل من! که هیچ وقت عکس جواد رو، به مادرش نشون نخواهم داد...» (۱۸۹). به عقیده راوی و هم‌زمانش مرگ همواره در کمین همه انسان‌هاست و باید همه تعلقات دنیایی را ترک کرد. عبرت گرفتن از مرگ دیگران از دیگر مضامین رایج این رمان است.

نوع دیگر از درون‌مایه انتقادی در این رمان، مطالبی است که نویسنده از زبان راوی خطاب به کشیشان می‌گوید. راوی دعا خواندن کشیش به جای کمک کردن به او برای ردیابی رادار را مانند گدایی فردی سالم می‌داند و از کشیش می‌خواهد که بنای یادبود برای قتل عام مردم این شهر بسازد و به او طعنه می‌زند و مجسمه یادبود کشتار ارامنه به دست عثمانی‌ها را یادآوری می‌کند؛ به این معنی که کشیش‌ها یا مسیحی‌ها در آن زمان نیز به جای اقدام برای کمک به مردم و جلوگیری از کشتار آن‌ها می‌توانستند به آن‌ها کمک کنند و این کار را نکردند.

در قسمتی از رمان هنگامی که راوی از کشیش می‌خواهد تا زمان شلیک و آتش دهانه دشمن را به او بگوید، قبول نمی‌کند و می‌گوید:

«من به این صلیب مقدس قسم خورده‌ام که فقط طالب صلح باشم؛ ولی یک کار می‌تونم براتون بکنم. تا صبح برای سلامتی شما و دوستانتون دعا می‌کنم» و بسیجی در پاسخ گفت: «اعتقادتون درباره این جور دعا خونندن مثل مرد سالمیه که می‌تونه کار کنه، ولی گدایی می‌کنه» (۱۸۷).

البته این نوع دعا کردن نوعی آرزو برای سرکوبی دشمن تلقی می‌شود و با باور شیعی در مبارزه با نفس و جهاد دینی بسیار متفاوت است. در دین مسیحیت مفهوم شهادت با به صلیب کشیدن حضرت عیسی (ع) و برخی از پیروانش آمیخته است. آن‌ها با اعتقاد به مفاهیمی مانند عزت، شرافت و شجاعت به استقبال مرگ می‌رفتند. پس از دو جنگ جهانی اول و دوم،

فرهنگ شهادت در غرب بعدی ضعیف‌تر از مفاهیم آیینی و دینی را به همراه داشت.

در این مناظره بین موسی و کشیشان، از سخن موسی به این نتیجه می‌رسیم که به‌رحال شهادت مرگی است که با کشته‌شدن آگاهانه روی می‌دهد، به خاطر هدفی مقدس که قرآن آن را «فی سبیل‌الله» می‌داند. پس هر مرگی نمی‌تواند شهادت باشد و اهل ایمان در نبردگاه جنگ برای نابودی دشمن تلاش می‌کنند و به دعای صرف بسنده نمی‌کنند. از سوی دیگر، به این نتیجه می‌رسیم که «شهادت برای همه مردم جهان نیز از قداستی خاص برخوردار است. آن‌ها کسی را شهید می‌دانند که خود را فدای جامعه کنند؛ جامعه‌ای که خودش در آن زندگی می‌کند. حالا هر جامعه‌ای می‌تواند باشد...» (فرهنگ ایثار و شهادت، ۱۳۸۴: ۷۸). چنان‌که در این رمان می‌بینیم که عثمانی‌ها همواره با این نگرش یعنی بستن راه بر بیگانگان به قتل عام ارمنی‌ها پرداختند که نویسنده این ماجرا را در قالب دیالوگ‌هایی بین راوی و کشیشان صحنه‌پردازی می‌کند:

«چشم دوباره به تندیس برجسته فلزی افتاد. همان حضرت مریم و کودکی مسیح بر دو دست. ناخودآگاه به طرف تندیس رفتم و نوک انگشت اشاره‌ام را به روی محل اصابت ترکش کشیدم. زبری و تیزی‌اش را دوباره حس کرده... هنوز تناسب تاریخ ۱۹۱۵ را با حضرت مریم درک نمی‌کردم. رو به کشیش‌ها کردم. /- این مجسمه مگه حضرت مریم نیست؟ درسته؟/ کشیش جوان نگاهی به کشیش پیر کرد، اکراه را در چهره هردوشان خواندم. /- پس این تاریخ چیه؟... ولی این یادبود مادر مقدس نیست. /- نیست؟ پس این خانم؟/ باز از دهانم این کلمه پرید... /کشیش جوان تقریباً چهره به چهره تندیس زن مجهول‌الیهویه بچه به دست ایستاده بود. اگر این زن حضرت مریم نبود پس کی بود؟ /- این‌ها بناهای یادبودی هستند که در تمام کلیساهای ارمنه ساخته شده‌اند برای یادآوری قتل عام ارمنه به دست ترکان عثمانی!« (۱۲۳)

از دیگر وجوه مرگ‌اندیشی در این رمان تقدیس عاشورا است که در صحنه‌ای از این رمان حضرت مریم (ع) به امام حسین (ع) در یک تابلو تشبیه می‌شود. چنان‌که فرهنگ عاشورا و جلوه‌های آن در کنار مظاهر دین مسیح از زبان راوی در صحنه‌ای از بمباران کلیسا دیده می‌شود:

«راست می‌گفت درست در قلب حضرت مریم، جای یک ترکش دیده می‌شد. تصویر آشنا بود. آره خودش بود. تصویر درست شبیه پارچه‌هایی بود که تو حسینیه محله‌مان، موقع محرم نصب می‌کردند. همان حالتی که امام حسین، علی اصغر شیرخواره را به دست گرفته بود و نشان لشکر یزید می‌داد. با این فرق که علی اصغر، در قنطاق پیچیده شده بود و به جای صورت‌ها، قرص ماه می‌درخشید» (۲۹).

اگر از وجوه بینامتنی به این تشبیهات بنگریم به نظریه‌ای مهم دست می‌یابیم. این نظریه که شهدا هرگز نخواهند مرد، بلکه برای همیشه زنده‌اند نیز در مسیحیت مورد توجه بود و شاید به همین دلیل بود که روز شهادت آنان روز تولدشان تلقی می‌شد. «البته شاید در فرهنگ بت‌پرستی نیز روز مرگ بسیاری از اسوه‌ها روز جشن و سرور بود و شاید مسیحیت از این نظر که روز شهادت را روز تولد جدید و روز سرور تلقی می‌کرد، از فرهنگ بت‌پرستی متأثر بود. خون شهید و در خون غلطیدن شهید یک نوع غسل تعمید دوم تلقی می‌شد. بدون تردید پرستش مردگان در فرهنگ بت‌پرستی قبل از مسیحیت و در مسیحیت تأثیر فراوان گذاشت و سبب شد که نوعی پرستش شهدا در مسیحیت به وجود آید، به همین علت بود که یکی

از مسائل مورد اختلاف و درگیری بین مسیحیت کاتولیکی و مسیحیت پروتستانی همین مسئله پرستش شهدا بود» (فرهنگ شهادت، ۱۳۸۴: ۱۰۵).

نکته مهم در رمان این است که راوی و دیگر هم‌زمانش، جان خود را برای حزن دیگران از دست نمی‌دهند؛ بلکه مرگ را در راه اعتقاد مظهر حیات می‌دانند و این‌گونه ارزش‌ها را حفظ می‌کنند.

از سوی دیگر عزاداری بر شهید انتقال فرهنگ شهادت به نسل‌های آینده است. «از زبان شهید مطهری بشنویم که عزاداری حسین بن علی یک حرکت است و یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است که قهرمانی او را می‌آفریند» (همان). در شطرنج با ماشین قیامت عزاداری برای امام حسین (ع)، در حین عملیات بیان شده است:

«شما کی می‌آین؟ جعفر منتظرته. / جعفر می‌خواست نوحه‌خوانی کند و منتظر تکمیل شدن نفرات، برای سینه‌زنی‌اش بود!» (۱۹۶). - «در گوش چپ صدای ضربه مانند دست‌هایی که بالا می‌رفتند و بر سینه کوبیده می‌شدند و صدای نوحه‌خوانی جعفر. هنوز مراسم به زیر واحد و تک‌خوانی نرسیده بود. جعفر آرام می‌خواند: ای شیعیان وقت عز! شور قیامت گشته به پا!» (۲۹۳).

قهرمانان این رمان برای حفظ ارزش‌ها و حفظ میهن اسلامی و حفظ هویت جمعی خود با تکیه بر قهرمانان دینی به سمت و سویی رفتند که شهادت هویتی واحد و جمعی شد و آن‌ها با هم اسطوره‌های مقدس شدند. فرهنگ ناشی از مفهوم شهادت در این رمان همواره در پردازش شخصیت‌های موسی و پرویز و فرمانده تجلی یافته است که مبتنی بر فرهنگ استقامت و پایداری و ایثار و فداکاری تا سر حد لقاء است. قهرمانان همه‌چیز را از منظر ارزش‌ها نگریسته، به سیاست سیمایی بهنجار بخشیده، تمام رفتارها و کردارهایشان را با ترازوی ارزش‌ها تنظیم کرده‌اند. تهور در ایثارگری و جان‌فشانی و ترقی در واقع ثمره پیکار مستمر قهرمانان این اثر است که تمامی موانع بیم و شک و تردید را از سر راه برداشته‌اند و از این رو شهادت پیش از اینکه یک حرکت فیزیکی و جسمانی در میدان باشد، یک حرکت عقیدتی و روحانی آنان محسوب می‌شود. از این رو لازم است در این بخش به شیوه‌هایی روایی پرداخت مرگ‌اندیشانه و شهادت توجه شود:

۲-۲. شیوه‌های روایی مرگ‌اندیشانه در رمان شطرنج با ماشین قیامت

به کارگیری زمان بازگشت‌پذیر و غیرخطی در این اثر موجب به هم ریختن نظام پیرنگی داستان در جهت پیشبرد حوادث و کنش‌هایی می‌شود که می‌بایست در یک مسیر معینی به ایفای نقش پردازند. به این ترتیب برخلاف برخی رمان‌های دفاع مقدس، در این رمان، مسیر خطی پیروزی اجتناب‌ناپذیر به دلیل این بهم‌ریختگی در نظام کنش‌های به تأخیر افتاده به هم می‌ریزد و داستان از پایان قطعی و مورد نظر ژانر دفاع مقدس که بر اساس پیروزی طرح‌ریزی شده‌اند، متمایز می‌گردد. البته سامان گرفتن پریشانی‌هایی که حاصل به تعویق افتادن کنش‌ها و حوادث داستان و اهداف قهرمان اصلی داستان بود، بر پیروزی ناگزیر در عملیات صحه می‌نهد. گریه و بی‌تابی راوی در شهادت دوستانش و سپس آگاهی یافتن از سلامت آن‌ها در حقیقت انکار الگوی طبیعی‌سازی مرگ و غلبه مفاهیم دفاع مقدس است؛ به عبارت دیگر، پیروزی نهایی راوی و پیوستن به پایان‌بندی‌های رایج در رمان‌های دفاع مقدس که معمولاً با فتح قهرمانانه همراه است، به معنای طرد مرگ به عنوان امری زمینی و بخشی از الگوی رشد و زوال در طبیعت است.

از سوی دیگر، نکته‌ای که رمان را از سایر رمان‌های دفاع مقدس متمایز می‌کند، نوع نگاه نویسنده به مرگ است؛ یعنی

حتی در توصیف شهادت نیز گاهی از مقوله طنز بهره‌ای دارد که سبب می‌شود بازنمایی‌های خنده‌دار و طنزگونه مرگ متعالی وجه حماسی شهادت را به امری زمینی و ملموس تبدیل کند؛ چنان‌که به نظر باختین «خنده دوسویه واقعی منکر جدیت نیست؛ بلکه آن را تطهیر و تکمیل می‌کند» (نولز: ۱۳۹۱، ۳۱۱).

«سفیده زمین سفید شده. نمک؟ نه زمین پر از ماست شده. دارم وسط ماست‌ها دست‌وپا می‌زنم. یک باتلاق سفید و میله‌ها یکی‌یکی دور و برم فرود می‌آیند و دیگه دیده نمی‌شن. من هم دارم فرو می‌روم. باید دست‌وپا بزنم! خدای من! یک لایه قرمز! نه! یه نهر خون زیر ماست‌هاست! دست‌هام تا آرنج خونین. من که همیشه از دور می‌کشتم. هیچ وقت از نزدیک کسی رو نکشتم، دست‌های من چرا خونیه؟ دارم فرو می‌رم. کمک کنید! کمک! کمک می‌خوام! پرویز با سرم و ملافه و ده‌ها شلنگ خونی بالای سرم ایستاده بود و می‌خندید» (۴۸).

«واقعۀ مجروح شدن پرویز نیز با چنین رویکردی با امر مضحک مطابقت دارد. کلام عاری از اندوه گیتی که از راوی می‌پرسد: مردم؟ کمک لازم داری؟» (۴۸) و سپس کشف حجاب وی و حیرت مضحک راوی نیز عنصر خنده‌دار دیگری است که موجب تلطیف فاجعه ترکش خوردن پرویز می‌شود، البته اظهارات راوی و ارجاع مجدد او به یهودا که به‌طور تلویحی حاکی از تشبیه پرویز به اوست نیز، در این تلطیف بی‌تأثیر نیست: «اگه الآن یکی از ترکش‌های سقف به قلب یهودا برخورد کرده بود، حتماً بقیه حواریون داد می‌زدند: یهودا ترکش خورد، یهودا شهید شد و تا آخر قیامت همه یهودا را به جای خائن شهید می‌نامیدند...» {آه ای یهودای عزیز...} {شربت شهادت نوشید...}» (غفاری، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

گاهی شیوه طنزآمیز از مرگ شوخ‌طبعانه است و در تقابل با مسیر خطی مرگ تراژیک است، فاجعه مرگ را در کنار خنده زندگی بخش قرار می‌دهد و به طبیعی شدن رخداد مرگ و شهادت می‌انجامد؛ چنان‌که پس از ترکش خوردن دوستش (پرویز) می‌گوید: «کف سفیدی مانند بستنی خامه‌ای لبش را پوشانده بود» (۴۷)؛ به عبارت دیگر راوی «با همانند کردن فاجعه مجروح شدن پرویز به یکی از مقولات مربوط با خوردن، مرگ را به امری خنده‌دار تبدیل می‌کند. آمیزه خنده و مرگ بارها تکرار می‌شود «شیار خون زن دیده می‌شد. سفیدی ماست و قرمزی خون درست مثل سفیدی غضروف و قرمزی گوشت» (همان، ۱۳۷).

نمونه‌هایی از غیرخطی بودن روایت و زمان بازگشت‌پذیر را در کنش‌هایی چون کشتن کوسه‌ها، خاطرات محرم، رفتن راوی به محله بدنام شهر در کودکی و خاطرات مهندس از کار در پالایشگاه می‌توان دید که با زمان پریشانی گذشته‌نگر روایت می‌شود. چنان‌که راوی شهادت جواد را به همین شیوه تصویر می‌کند:

«خود ننه جواد چی؟ پيله کرده به عکس جواد... آخه چطور عکس بعد از انفجار جواد رو نشونش بدم؟ دو دست از آرنج قطع شده و چهره کاملاً خون‌آلود که تشخیص جواد رو حتی برای مادرش غیرممکن می‌کرد. نه هیچ وقت این حماقت را مرتکب نمی‌شی! بذار آخرین خاطره‌اش از جواد همون چهره سبز بشاش باشه! هر وقت سؤال کرد بگو یادم رفت! این دروغ هم روی بقیه دروغ‌های زندگیت!» (۲۴۶).

«در مجموع ۲۵ بار به موضوع یا رخداد مرگ اشاره شده است. شهادت جواد، زن سبزی‌فروش و ماجرای سردخانه کارخانه بستنی‌سازی مکرر روایت می‌شود. وقایع مربوط به مرگ نیز در این رمان، نیز با جزئیات زیادی روایت شده است. مرگ در

۱۸ مورد با درنگ روایت می‌شود. نویسنده یک صفحه از رمان را به شرح کفن کردن اجساد در کارخانه بستنی مهر اختصاص می‌دهد» (اسحاق آبادی، ۱۳۹۷: ۱۱۳). چنان‌که در اینجا زمان داستان ساکن است و افکار و احساسات راوی توصیف می‌شود:

«آمبولانس هنوز آنجا بود. هر دو نفر روی میزی خم شده بودند. خط سفیدی از پارچه، همراه با برق نایلون، بین دو امتداد داشت. کنارشان... صندوق چوبی؟! نه خودش بود! تابوت! تابوت در سردخانه بستنی چه کار می‌کردم؟ کنجکاو شدم. ترمز کردم و از در پیاده شدم. خودش بود؛ تابوت! و هر دو نفر مرد چکمه‌پوش و راننده آمبولانس در حال... در حال کفن کردن یک جنازه بودند که کاملاً بی حرکت بر روی میز قرار داشت. هردوشان سعی می‌کردند دور کفن را با نایلون بپوشانند. تابوت روی زمین بود. لحظه‌ای منگ شدم. بستنی‌های یخ‌زده! به راحتی از مزه‌شان می‌شد تشخیص داد که چندبار ذوب شده و دوباره منجمد شده‌اند و اگر به دلیلی برق سردخانه قطع می‌شد، هم‌زمان در سردخانه بغلی یخ اجساد مردگان هم نرم نرمک رو به آب شدن بوده است. چند ماه بود که ما از این بستنی‌ها می‌خوردیم؟ بستنی مهر! سردخانه شهدا! ناخودآگاه به جعبه عرق کرده بستنی‌ها نگاه کردم و بعد نگاهی به اطراف. حالا می‌فهمیدم که چرا برق سردخانه بستنی‌ها را خاموش نکرده بودند. عرق سرد روی جعبه بستنی‌ها در یخچه هوای سردخانه دو محیط پشت به هم چسبیده، بستنی‌های لیوانی، قیفی، چوبی، رنگی و آن طرف دیواره، اجساد سربازها، بسیجی‌ها، پاسدارها و مردم عادی! و هر دو از یک دستگاه خنک‌کننده تغذیه می‌شدند عرق سرد روی جعبه‌ها! عرق سرد روی اجساد...!» (۱۰۹).

۳-۲. دیدگاه مرگ‌گریزانه

از دیگر ویژگی‌های روایت مرگ در رمان شطرنج با ماشین قیامت دیدگاه مرگ‌گریزی یا مرگ‌ستیزی در آن است. «فرد مرگ‌گریز شیفته زندگی است؛ اما تلقی مرگ به منزله شکستی هولناک ناشی از افسردگی و شکست‌گرایی است. بحران شناخت مرگ ممکن است به صورت احساس رنج آور و غلبه نکردن بی‌کفایتی، سردرگمی و گیجی همراه با ترس‌های نامشخص و اضطراب‌های وصف‌ناپذیر تجربه شود. طبیعی است که وقتی زندگی ناخوشایند باشد اندیشیدن به مرگ بیشتر جلوه می‌نماید» (اسحاق آبادی، ۱۳۹۷: ۱۱۴). صحنه‌هایی رقم می‌زند که سراسر پر از هول و هراس و اضطراب‌اند؛ چنان‌که در نمونه‌های زیر مشهود است که در آن «غیظ» و «تیرگی» و «پیشانی» موج می‌زند که برخاسته از نوعی گروتسک است؛ زیرا «اصولاً انگاره گروتسک پدیده‌ای در حال تغییر شکل یا به عبارتی مسخی ناتمام از مرگ و زندگی و رشد و صیوررت را منعکس می‌کند» (غفاری، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

«کیف را به پشت کول انداخته و با دو دست شروع به کمک کردم و در همان حال فکر می‌کردم که در پشت سرم، در کنار ردیف بساط زنان عرب ماست فروش که فرشی از خون آنان به طرف جوی خشکیده آب سرازیر شده بود، حداقل چند نفر ترکش خورده بودند؟ ... چند ثانیه نگذاشته که از زیر آوار دست زنی بیرون آمد؛ سفیدی دست با دو انگوی نقره‌ای مات. سرباز آستین زن را سریع کشید و انگوها در زیر تیرگی آن ناپدید شدند... تنه زن هنوز دیده نمی‌شد... سرباز زور بیشتری زد و دوباره دست زن تکان شدیدی خورد... هردو با فشار قطعه را بالا کشیدند. جسم زن از گردن با قطعه بالا آمد و

بعد آرام آرام از آن جدا شد. تکاور کوتاه قد با پشت دست دهانش را گرفت و به گوشه دیوار پناه برد تا استفراغ نکند. میله مفتولی آج‌دار از پشت گردن زن وارد شده و از سمت دیگر خارج شده بود. ظاهراً میله‌های سقف پس از انفجار با این قطعه بزرگ سیمانی بر گردن زن نگون‌بخت فرود آمده بود. حالا سبزی‌های دلمه بسته از خون هم معلوم شدند. چشم زن کاملاً باز بود و همچنین دهانش حتماً بر اثر خفگی کشته شده بود. زن را به پشت خواباندند با بیرون آمدن میله خون تازه راه خود را باز کرد، هرکدام یک دستش را گرفتند و به سمت خیابان کشیدند و مسیر خون روی تل آوار کشیده شد. /بیابین کمک!... و محتویات مخلوط سفید و قرمز گوشت و غضروف داخلی گردن زن را بیرون آورده بودند» (۱۴۲-۱۴۳).

در بیشتر اوقات دو واقعه مرگ زن سبزی فروش و کفن کردن اجساد در کارخانه بستنی در ذهن راوی با یکدیگر می‌آمیزند و فضایی توأم با تاریکی و خفقان و تنهایی خلق می‌کند:

«تا به مقر قبضه می‌رسیم، دوباره هزار فکر گرداب می‌شد و مرا در خود می‌کشید. فکر زن سبزی فروش، بستنی مهر...» (۱۵۶)

هرچند در رمان‌های دفاع مقدس، شهادت، مرگی مقدس و پیروزمندانه است، در عین اینکه از عناصر تراژدی خالی نیست؛ اما در این رمان، راوی، اغلب در حال گریز از مرگ است و همواره مرگ در ذهنش هول و هراس می‌آفریند. به همین جهت است که بستنی‌های سهیمه رزمنده‌ها را صرف اینکه با مردگان در یک یخچال نگهداری می‌شدند، به شط می‌سپارد:

«فردا نوبت بستنیه! بستنی! و فرو می‌رفتم، زیر آب بودم و میله‌ها پشت سرهم، درون آب فرود می‌اومدن. نه! نه! دیگه میله نبودن. قوطی‌های سفید! آره، خودشون بودن؛ بستنی مهر! خوشمزه و مقوی! وقتی که بستنی‌ها رو تحویل گرفتم، خودم یکی یکی پرشون کردم و می‌دیدم که چطور چرخ می‌خوردن و وسط شط می‌افتادن و نم یخ‌زده روشون با آب شط یکی می‌شد و دیگه با آب جاری پاک می‌شدن؛ اما حالا هنوزم داشتن توی آب می‌افتادن. کی اون‌ها رو می‌انداخت» (۱۶۰).

از سوی دیگر در این رمان همواره مرگ و زندگی در تقابل با یکدیگر قرار دارند و مسئله تقابل زندگی و مرگ متأثر از دو سویگی موجود در این تقابل است و گاه سبب می‌شود فرهنگ حاکم که به دنبال مقولات آرمانی و فردیت یافته است، به تاسی از معادشناسی دینی که قائل به وجود یک زمان خطی از لحظه آفرینش تا روز رستاخیز است، مرگ را پایان اندوه‌بار زندگی شمارد:

«الآن زن کجاست؟ حتماً درون سردخانه بستنی مهر در حال یخ زدن...» (۱۵۵)

به همین جهت است که مرگ در ذهن راوی همواره جریان می‌یابد از صبح تا شب و هرگز منجمد نمی‌شود:

«وقتی کاملاً منجمد شد، صحنه صبح دوباره تکرار می‌شد، دو نفر مثل همین الآن از سردخانه بیرونش می‌آورند و درون یکی از آن ده‌ها، صدها! شاید هم یکی برای فردای من (۱۴۵) یا «چقدر زمان گذشته بود؟ چه مدت در فکر بودم؟ فکر زن سبزی فروش و میله آج‌دار. لحظه انفجار در چه فکری بوده؟ سبزی‌هایش رو جابه‌جا می‌کرده؟ یا نه چرت می‌زده؟» (۱۴۷)

در عین اینکه مرگ را چنین غم‌انگیز توصیف می‌کند؛ اما خواننده را نیز به تفکر درباره عملیات و فداکاری و ایثار رزمندگان وامی‌دارد، به همین جهت لازم است گفته شود نویسنده در این داستان به توصیف صحنه‌هایی پرداخته است که علاوه بر برانگیختن احساسات راوی (موسی)، احساسات خواننده را نیز برمی‌انگیزاند و آن‌ها را به تفکر در مورد فداکاری و شهادت‌طلبی برای رسیدن به آرمان‌ها، وامی‌دارد. موسی، بارها این صحنه‌ها را با خود مرور می‌کند، گویی نویسنده می‌خواهد با مرور مکرر این صحنه‌ها خواننده را به یاد ظلمی بیندازد که ابرقدرت‌ها بر کشور ما تحمیل کردند و به خواننده بفهماند که رزمندگان به خاطر دفاع در برابر این ظلم‌ها، چه ایثارها و ازجان‌گذشتگی‌ها که نکردند. چنان‌که موسی نیز در سخت‌ترین شرایط عملیات، با یادآوری صحنه شهادت زن سبزی‌فروش روحیه می‌گیرد و از خدا می‌خواهد که کمکش کند تا انتقام این ظلم را بگیرد. او می‌گوید:

«خدا یا! ما رمیت رو به گلوله خوندم. تو خودت انتقام مادری رو که امشب توی سردخونه‌اس و بچه‌هاش که تو این شب زمستونی، بدون مادر خوابیدن؛ رو هر طور که صلاح می‌دونی بگیر! نگذار این ماشین بر ما مسلط بشه! ما آخرین کاری را که در توانمون بود؛ انجام دادیم. خدا یا! تو خودت بهتر از هر کسی می‌دونی که همه این بچه‌ها، می‌تونن از این شهر برن و مثل خیلی‌ها که ادعای بندگی‌ات رو دارن، راحت یک گوشه بشینن و فقط دعا کنن. پس به این حرکت، برکت بده!» (۲۹۷).

و با این سخنان به خواننده می‌فهماند که برای رسیدن به اهداف و آرمان‌ها باید کاری فراتر از دعا و توکل انجام داد و باید دست به ازجان‌گذشتگی زد و راه شهیدان و ایثارگران را زنده نگه داشت.

نکته درخور توجه دیگر این است که اعتقاد به خطی بودن زمان و رستگاری انسان، پیرنگ خطی در داستان پدید می‌آورد که با بازنمایی ثبات قبل از جنگ شروع می‌شود، با شرح چگونگی تجاوز دشمن و دفاع در برابر او بسط می‌یابد و سرانجام به پیروزی ختم می‌شود. پایان افتخارآمیز این رمان‌ها - که از ابتدای داستان و با اعمال قهرمانانه رزمندگان به خواننده القا می‌شود، در شطرنج با ماشین قیامت فاقد آن قطعیتی است که لازمه این گونه آثار است.

۲-۴. شهادت و تأثیر آن بر دوستان شهید

در برخی داستان‌هایی که محور داستان تحول شخصیت داستان است، چگونگی شهادت شخصیت اصلی و فرعی چندان اهمیت ندارد؛ بلکه اهمیت آن، تأثیری است که در اطرافیان می‌گذارد. در برخی داستان‌ها وقتی فردی به شهادت می‌رسد، افرادی دیگری جای او را پر می‌کنند و شهادت یکی به معنای دعوت دیگران به پایداری و مقاومت و مبارزه است. گاهی هم تنها تأثیر بعد اخلاقی شهید در دوستان او موضوع داستان قرار می‌گیرد. در حقیقت از جمله آثاری که موشکافانه به این امر می‌پردازد، رمان شطرنج با قیامت است که همواره شهادت هم‌زمان و دوستان رزمنده راوی با تقدیس یاد می‌شود؛ مثلاً تعبیر راوی از شهید را هنگامی که دوستش پرویز زخمی شده، این گونه بیان می‌دارد که خداوند بندگان لایق خود را به شهادت می‌رساند: «مگه خدا آدم درست و حسابی کم داره که بخواد پرویز رو شهید کنه» (۹۴).

یا در ادامه سیر داستان راوی هنگام گفت‌وگو با مهندس این نکته را درباره درجه شهیدان گوشزد می‌کند: «آخه آقای مهندس خوش فهم! ماشاءالله با این همه معلومات، مگه نمی‌دونی فقط شهیده که حاجاتش برآورده میشه و توانایی انجام هر کاری رو داره؟» (۲۶۷). یا توجه به یاد شهدا با نصب پوستر عکس آن‌ها به دیوار: «نگاهی به در و دیوار اتاق کردم. عکس امام و پایین تر از آن، عکس پوستر شده‌سه تا از بچه‌های شهید» (۱۶۱).

یا عکس‌العمل پدر جواد، هنگامی که خبر شهادت جواد را به او می‌دهند:

«معلوم بود مدت‌ها منتظر این لحظه بود که دو نفر بیایند و خبر شهادت جوادش را به او بدهند. دیگران آرام از زمین بلندش کردند. قاسم او را در بغل گرفت و چیزهایی را در گوشش نجوا کرد که من نشنیدم. تنها پدر جواد با صدای بلند گفت: «انالله و انا الیه راجعون» و به سمت خانه راه افتادیم تا با قاسم و من، خبر شهادت جواد را به مادرش بدهیم» (۶۲).

گویا راوی با تمام وجود، شهادت را پذیرفته است و نویسنده در قالب راوی به شهادت نگاهی تقدیس‌گونه و احترام‌آمیز دارد؛ زیرا هنگام عملیات که هر لحظه اشتباه کردن باعث شهادت دوستانش می‌شد، صحنه شهادت اسدالله دوستش را این‌گونه در خیال خود به تصویر می‌کشد: «الآن میله‌ها از فرق سرت وارد می‌شن، بعد گلو، بعد خفگی. چه قدر باید زجر بکشی! نه! همان لحظه اول، اعصاب از کار می‌افته، دیگه خنکی رو حس نمی‌کنی» (۲۸۹).

در اغلب داستان‌ها شهادت یک فرد نه تنها دیگران را از جنگ بازمی‌دارد بلکه به عنوان الگویی اخلاقی و رفتاری مورد تأسی قرار می‌گیرد. جای خالی او در جبهه خیلی زود توسط دوستان و نزدیکانش پر می‌شود تا راه او ادامه داده شود. در داستان مذکور نیز شهید با شهادت خود جلوه‌ای از جهاد با نفس و ایثار را به نمایش می‌گذارد و بعد از او هم رایحه‌ای به جا می‌ماند که مشام بازماندگانش را معطر می‌سازد؛ بنابراین می‌توان گفت که شهادت هدف ارزشمند زندگی در این رمان است و نویسنده برای انتقال این مفهوم به خواننده آن را به‌طور قابل درک مطرح ساخته است، هرچند دیدگاه‌های متفاوت درباره شهادت‌طلبی وجود دارد؛ اما احمدزاده در این رمان، شهادت را به عنوان یک وسیله برای ملتی که هدف واقعی‌اش عزت و نجات دین و وطن از دست دشمن متجاوز بوده است، نشان داده است. این تمنای مرگ نوعی ایثار و فداکاری فردی برای میهن و سرکوب دشمن تلقی می‌شود و مطابق با باور شیعی در مبارزه با نفس و جهاد دینی است. همچنین در این داستان، روایت صحنه‌هایی که در آن هم‌زمان راوی به شهادت می‌رسد، گاه با ایجاز همراه است با این توضیح که «در رمان شطرنج با ماشین قیامت در غالب صحنه‌ها با گسترش زمان روبه‌رو هستیم؛ یعنی طول زمانی که راوی در حال روایت است با رخداد واقعی همسانی ندارد و نویسنده سعی می‌کند با شاخ و برگ دادن هرچه بیشتر به وقایع بر طول زمان روایت بیفزاید تنها مواردی که می‌توان از آن به‌مثابه نمونه‌ای از فشرده‌سازی زمان نام برد، ماجرای شهادت جواد و خبردادن به خانواده او و نیز سرنوشت نامعلوم پرویز پس از مجروح شدن است که راوی به ارائه گزارشی مختصر از وضعیت ناامیدکننده او اکتفا می‌کند و به نظر می‌رسد که نتیجه‌گیری را به خواننده واگذار کرده است» (اسحاق آبادی، ۱۳۹۷: ۱۶۷):

«پرویز هم مثل من در این مدت کوتاه ده‌ها دوست را از دست داده بود و می‌دانست که وقتی یکی از بچه‌ها وضع وخیمی پیدا می‌کند، بقیه به او چه جور نگاه می‌کنند، باید به هر صورت شده از تماس مستقیم چشم‌ها با هم پرهیز می‌کردم» (۶۱).

«کلمه خداحافظ از دهانم درنیامد. پشتم را به او کردم و راه افتادم. بعد از این همه وقت، از دیشب تا حالا و این ماجراها، تازه متوجه شده بودم که چرا برای مرخصی رفتن این همه عجله داشته. عروسی خواهرش! پس چرا چیزی به من نگفت؟ عروسی‌ای که شاید با وضعیت پرویز تبدیل به عزا شد؛ ولی من چه می‌توانستم بکنم؟ جز آنکه کباب شامی‌ها در پشت ماشین انتظارم را می‌کشیدند» (۶۹).

به دلیل ناخوشایند بودن روایت حوادث، راوی ماجرای شهادت جواد و بعد از آن را با فشرده‌گی بیان می‌کند و سعی می‌کند

زمان روایت این بخش را کوتاه کرده تا با مخاطبان بیشتر مشارکت داشته باشد؛ زیرا بهتر است به جای بیان صریح چنین وقایعی خود مخاطب با فعالیت ذهنی خویش موقعیت را تصویرسازی کند و نیاز به تفسیر و شرح و بسط وقایع نیست.

در این رمان، رزمندگان برای اینکه تیرهایشان به خطا نرود و به هدف بخورد، دعا می‌کنند و آیه «مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی» می‌خوانند (۲۸۰). برای نقش بر آب شدن مکر و فریب دشمن و بی‌اثر شدن تجهیزات آنان آیه: «ومکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین» را زمزمه می‌کنند (۲۸۲). توجه به ذکر و نام خدا در ابتدا و پایان عملیات نیز از نکات قابل توجه است و نشان‌دهنده ایمان قوی به خداوند است و اینکه شهادت را سبب رستگاری قلمداد می‌شود؛ زیرا در نظر آنان، تصویر مرگ و فکر نزدیک شدن مرگ برای انسان‌های سست‌بنیاد و بی‌ایمان خوفناک و خطرناک است؛ زیرا از نظر آنان مرگ خاموشی ابدی و ذلت همیشگی است؛ لیکن در نظر کسی که مرگ را سرآغاز زندگی ابدی و پل عبور به حیات ابدی می‌داند، عزت جاودانگی است و لذا نه فقط از آن نمی‌ترسد؛ بلکه از آن استقبال می‌نماید:

«احسان جان آماده‌ای؟ بله موسی! آماده‌ایم. / پس ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی. / موسی جان! الله اکبر؛ / او یا در پایان عملیات: «موسی، موسی، احسان! دو تا پرتقال پوس کن‌دیم. / یا مهدی / یا مهدی. / او مشتتم را به سمت بالا گرفتم و با نهایت خوشحالی رو به آسمان فریاد کشیدم» (۲۷۶).

در حقیقت میل به شهادت‌طلبی از موضوع‌های مهم رمان شطرنج با ماشین قیامت است و ذکر حالت‌های معنوی و انجام احکام عبادی مانند نماز و قرآن خواندن شخصیت‌های داستان در بحبوحه آتش و خون و انجام عملیات حساس (پیدا کردن رادار سامبلین) در شهر محاصره‌شده آبادان است. چنین محور و موضوعات مهمی می‌تواند عامل انتقال ارزش‌های مطلوب و ارزنده به نسل آینده باشد. امور معنوی، نقش سرنوشت‌سازی در پیروزی عملیات رزمندگان در طول جنگ داشته و راوی هم وقتی به قرآن خواندن یکی از بچه‌ها اشاره می‌کند، آن‌ها را به عنوان معجزه می‌داند:

«همه نظرها به دست من برگشت و محمد نور چراغ قوه را مستقیم به صورت من تابانده. محمد! او تنها فرد گروه بود که همیشه در سکوت، به بحث دیگران گوش می‌داد. من درباره‌اش همه‌چیز نمی‌دانستم بیشتر اوقات تنها در گوشه‌ای می‌نشست و زیر لب آرام آرام قرآن می‌خواند. اغلب روی صورتش تبسم ملایمی دیده می‌شد که در این شرایط خود معجزه‌ای بود» (۷۸).

همچنین در صفحات ۱۷۳ و ۲۵۶ به ذکر و قرآن خواندن رزمندگان در عملیات اشاره می‌کند که نشانگر تقدسی است که برای مرگ در حین کارزار قائل‌اند: «کشیش پیر، برای اولین بار به حرف آمد. / ما به روزه‌داری عادت داریم. البته آگه این روزه اجباری مورد قبول قرار گیرد. / او با نگاه معنی‌داری به گفتارش خاتمه داد» (۲۱۶).

سینه‌زنی و نوحه‌خوانی در شب‌های جنگ، نشانگر مرگ را عزت ابدی دانستن است که در حقیقت یکی از جلوه‌های مشروعیت دفاع این است که در دوران جنگ رزمندگان قبل از حمله و عملیات، مراسم دعا و نیایش و نوحه‌خوانی به‌جا می‌آوردند که در این رمان، نویسنده از کارهایی که در شب عملیات انجام می‌شد نیز صحنه‌هایی را به نمایش گذاشته است:

«الآن بچه‌ها دور هم حلقه هفت هشت نفری تشکیل می‌دادند و جعفر برایشان می‌خواند. امشب اول چه کسی پیش‌خوانی می‌کرد؟ طبق معمول خود محمد حنفی، با آن ته لهجه عربی‌اش؟ یا نه حتماً خود قاسم با آنکه ابدأ حنجره‌اش برای نوحه‌خوانی ساخته نشده. من کجایم؟ وسط محاصره باد و گرد و خاک» (۱۹۹).

۲-۵. جبر مرگ

در تعلیق، دو نکته ضروری است یکی تحریک حس میل به دانستن ادامه داستان و عدم توانایی خواننده در پیش‌بینی آینده. تعلیق‌هایی که در این رمان وجود دارند، نیز از این قاعده مستثنی نیستند. در این رمان تنها با یک تعلیق مواجه نیستیم، بلکه تعلیق‌های بی‌شماری در این رمان وجود دارند که مهم‌ترین آن مسئله جبر و اختیار است، اینکه آیا انسان مختار است در تمام مراحل و اتفاقات زندگی یا اینکه مجبور که سوییچ جبر آن به فناپذیری برمی‌گردد: «مونتن معتقد بود که خاصیت فناپذیری زندگی آن را ارزشمند می‌کند. انسان رنسانس و مدرنیته که از کودکی و نابالغی خویش به استقلال و بلوغ رسیده بود با ابراز اندیشه و تجربه دریافته بود که انکار مرگ یا هراس از آن به او آرامش نمی‌دهد» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۳۲).

البته تأمل درباره حیات با نوعی فلسفه جبر و اختیار همراه است که مهم‌ترین درون‌مایه رمان شطرنج با ماشین قیامت را در بردارد. نویسنده درون‌مایه کل رمان خود را از همان ابتدای داستان با طرح سه آیه از کتاب‌های مقدس تورات، انجیل و قرآن بیان می‌کند. «او می‌خواهد مختار یا مجبور بودن انسان را در مقابل مسائل پیش آمده در زندگی، مورد بررسی قرار دهد. رمان شطرنج با ماشین قیامت»، «رمانی تمثیلی و دارای دو بعد است و این عنوان در هر دو بعد حضور دارد، آنچه موسی (شخصیت اصلی) به آن دست می‌یابد، این است که انسان مختار و یا مجبور صرف نیست» (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۷۸).

با وجود تمام گفت‌وگوهایی که بین موسی و مهندس مبنی بر مختار یا مجبور بودن انسان صورت می‌گیرد و مهندس تمامی انسان‌ها را مهره سیاه می‌داند و فرقی در این میان بین سرباز ایرانی و عراقی قائل نیست؛ اما در نهایت، موسی به خصوص با سخنان قاسم به این نتیجه می‌رسد که انسان مختار است. «شاید بتوان گفت سه آیه مختلف از سه کتاب مقدس که در ابتدای رمان نیز آمده است به نوعی از ابتدا حرف آخر را می‌زند! اینکه انسان مختار است.

در آیه‌ای که از تورات (باب آفرینش) نقل شده، دلیل رانده شدن انسان از بهشت، خوردن میوه درخت ممنوعه دانسته شده است. پس این آیه نمایان می‌سازد که انسان مختار است؛ زیرا خود با عملش موجب رانده شدن از بهشت شد. در آیه‌ای که از انجیل (متی) آورده شده، نیز تنها گذاشته شدن عیسی مسیح از طرف حواریون و انکار پطروس نسبت به وی که عیسی مسیح آن را پیش‌بینی می‌کند، همه از مختار بودن آن‌ها نشئت می‌گیرد و در آخر حسن ختام این آیات که با آیه‌ای از قرآن کریم (سوره تکویر) است، نیز بر مختار بودن انسان دلالت دارد: «در آن هنگامه است که هر نفسی آنچه را بر خود حاضر کرده، همه را بداند. پس در اینجا نیز خداوند انسان را مسئول عقاب یا ثواب می‌داند» (رضی و عبداللہیان، ۱۳۹۰: ۲۰۴). این آیه نیز نشانه مختار بودن انسان است؛ زیرا جزا و پاداش دادن به انسانی که مجبور و بی‌اراده است، به دور از عدل خداوندی است. خلق شخصیتی چون مهندس که معتقد به مجبور بودن و بی‌اراده بودن انسان است، نماینده افرادی است که چنین اعتقاداتی دارند و سعی در قانع نمودن موسی و افرادی چون او را دارند.

نویسنده رمان مذکور، مسئله جبر و اختیار را در تقابل دو مذهب آسمانی به‌خوبی بیان می‌دارد. او با وارد کردن دو شخصیت کشیش مسیحی به داستان و مقایسه‌ای میان افکار و اعتقادات آن‌ها با افکار و اعتقادات مسلمانانی چون موسی و قاسم می‌خواهد به نتیجه‌ای دست یابد. او به این نتیجه مهم می‌رسد که آن دو کشیش اعتقاد به اراده و اختیار داشتن انسان دارند و درست نقطه مقابل اشخاصی چون مهندس هستند که انسان را مجبور مطلق می‌دانند؛ با این حال نوع رویکرد و واکنششان به گونه‌ای دیگر است. با این توضیح که آن‌ها اهل عمل نیستند و در برخورد با مصائب و مشکلات تنها به دعا کردن روی می‌آورند و نهایت اقدامشان در مقابل مصائبی چون جنگ، ساختن بنای یادبود از قتل عام مردم است؛ حال آنکه افرادی معتقد چون قاسم و نیز موسی علاوه دعا و توکل بر خدا به قدرت و اراده خود نیز متکی هستند و برای رسیدن به

اهداف و آرمان‌هایشان از هیچ تلاشی فروگذار نیستند.

در نگاه نخست کشته‌شدن در جنگ مرگ اسفبار و دلخراش و جبران‌ناپذیر است که توأم با جبر است. این نمونه مرگ‌ها، در طول رمان هنگامی ظهور می‌یابد که جنگ به جای اینکه در میدان نبرد روایت شود؛ در کوچه پس کوچه‌ها و خیابان‌های شهر در سیمای بمباران‌ها و نابسامانی‌ها به نمایش گذاشته می‌شود.

در این گونه داستان‌ها کشته‌شدن آدم‌هایی که اغلب انگیزه‌ای برای جنگ و حتی مقاومت ندارند، بیشتر قربانی‌های جنگ محسوب می‌شود تا قهرمان‌های نبردهای ملی و مذهبی؛ برای نمونه می‌توان به ناراحتی راوی از کشته‌شدن زن سبزی‌فروش و جواب رد شنیدن از هوانس کشیش برای کمک کردن اشاره کرد که به صورت تک‌گویی بیان می‌شود:

«گوش کن! دلم نمی‌خواد این شب آخری کسی رو از خودم دلخور کنم. ولی همین امشب زیر همین بارون چند تا بچه هستن که مادرشون خونه نیومده. من نمی‌دونم باباشون چه قصه دروغی براشون سرهم کرده؟ نمی‌دونم چندتا از بچه‌ها با این قصه دروغ خواب شون برده؟ مادر این بچه‌ها امروز صبح مثل من و تو زنده بود! ولی یکی از همین گلوله‌ها که تو برای تخریب دیوار کلیسایت می‌خوای به نمی‌دونم کجا شکایت ببری، صاف اومد کنار بساط سبزی‌فروشی‌اش. می‌دونی الآن کجاست؟ همین الآن تو سرد خونه یک کارخونه بستنی‌سازی داره یخ می‌زنه! اما هیچ چیز نگفتیم. عصبانیت در چهره‌ام کار خودش را کرده بود...» (۲۵۲).

تصاویر و نمادهای موجود در متن «شطرنج با ماشین قیامت» که آشکارا با نام رمان و نقاشی روی جلد در ارتباط است، در مواضع مختلف با رویکردی پوچ‌گرایانه، انسان را موجودی مجبور در دست سرنوشتی می‌داند که خالقش برای او رقم زده است که این نوع رویکرد، بارها در صحنه‌های مربوط به مهره‌های شطرنج برجسته می‌شود و محتوای اصلی داستان را به نام رمان پیوند می‌زند. «شطرنج» در این لایه، به معنای جبر و نبود اختیار در زندگی انسان به کار رفته است: «دلم برای مهره بی‌جان سوخت. او در این دعوی ما چه گناهی داشت؟» (۱۴۲). «جنابعالی دقیقاً مهره‌اید و بدبختانه مهره سیاه هم هستید» (۱۴۲). «آیا ما واقعاً به مهره بی‌ارزش نبودیم؟» (۱۳۲) در اینجا راوی با همانندسازی سربازان با مهره‌های شطرنج بر اندیشه جبر باور مهندس که پیشتر آفرینش را محصول نزاعی بیهوده میان خالق و شیطان شمرده بود، صحنه می‌نهد و باور به غایتمندی متعالی نظام الهی را به پرسش می‌کشد. نکته مهم در اندیشه پوچ‌گرایانه، تنهایی و بیهودگی زندگی انسان است که بر تقدیری احمقانه و خارج از سلطه انسان بنا شده است (غفاری، ۱۳۹۴: ۱۰۴).

جبرگرایی در طول داستان حتی در زبان راوی مشهود است. ادراک راوی از پدیده‌های اطرافش و دیدگاه‌های او درباره وقایع داستان که در کلامش و انتخاب واژه‌ها نیز آشکار است و او را در تقابل با جایگاه دین‌مدارانه‌ای قرار می‌دهد که ژانر دفاع مقدس برای شخصیت بسیجی در نظر گرفته است. او با استفاده فراوان از واژه‌هایی همچون «شانس» و «نکبت» و حتی نسبت دادن آن به اشیا و حیوانات، بر تأثیر و حتمیت سرنوشت صحنه می‌نهد: «بالاخره کوسه خسته می‌شد و خود را به قضاو قدر می‌سپرد» (۱۶) «موتور بخت برگشته را از روی در دیگ برداشت» (۲۱) «از صبح تا حالا سه بار نکبتش مرا گرفته بود» (۲۲). «چه شانسی که من می‌راندم و پرواز آن پشت انگشت نما می‌شد» (۲۲) / «کاملاً تسلیم قضاو قدر. هر چه باداباد» (۱۱۸).

جزء با اهمیت دیگر در نام این رمان، «قیامت» است که «به عنوان نمادی از تقدیر خداوند و حتمیت آن به کار رفته است.

شوخی راوی دربارهٔ منفجر کردن پل صراط و برهم زدن سازوکار قیامت؛ مؤید این معناست که واژهٔ «قیامت» در این متن، به عنوان رمزی از قضا و قدر خداوند به کار رفته است: «اون دوتا میرن اون دنیا {...} بعد که پل صراط رو منفجر کردن چون فرشته‌ها بعد از مرگ آدم هیچ کاری نمی‌تونن بکنن و تو پرونده دست ببرن، حاج و واج میمونن. پروندهٔ دوتا شهید رو دستشون می‌مونه که چوب لای چرخ قیامت خدا گذاشتن!» (۲۶۹) (غفاری، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

به بیان دیگر انسان در تلاشی مذبحخانه در پی بی‌اثر کردن سرنوشت الهی و دست بردن در مقدرات است؛ ولی سرانجام به بیهودگی تلاش خود پی می‌برد: «فانوس سیاه شده مقرر مثل همیشه دود می‌کرد. دیگر نسبت به این فانوس حساس شده بودم. با آنکه قاسم می‌گفت چه فایده؟ پایین هم که می‌کشیش به خاطر نفت داخلش دوباره شعله می‌کشه، با این حال فیله را پایین کشیدم» (۷۳). «این تصویر در این معنا، نماد کوچکی است از آتش قیامت خداوند که حتماً برپا خواهد شد و سعی در فرونشاندن آن بی‌ثمر خواهد بود؛ بنابراین دو واژهٔ «شطرنج» و «ماشین قیامت» در نام رمان و ارتباط آن با نشانه‌ها و تصاویر درون متن، نمایانگر غلبهٔ اندیشه جبرگرا در داستان و مقابلهٔ آشوبگرانه با گفتمان دین باور دفاع مقدس است» (همان).

تأکید بر آزادی و ارادهٔ فردی در مقابل جبرالوهی و جمع‌گرایی، از مفاهیم برجسته در رمان شطرنج با ماشین قیامت است و «جبرگرایی مشهود در آن بیش از آنکه یک حاشیهٔ انحرافی یا تفنن داستانی باشد، نوعی رویکرد به جهان و نمایانگر ذهنیت حاکم بر فرهنگ ایرانی است که با ظهور عرفان در گذشته و ترجمهٔ آثار پوچی غرب به فارسی در دوران معاصر پیوند داشته است. در این رمان، تداعی‌های پررنگی در ارتباط با یکی از نمایشنامه‌های ساموئل بکت به نام آخر بازی به چشم می‌خورد که باز هم نشان‌دهندهٔ موضع رمان دربارهٔ مفاهیم پوچ‌گرایانه است. در نمایش‌نامه آخر بازی نیز، بکت با تشبیه انسان به مهره‌های شطرنج، ایدهٔ اسارت انسان در دست سرنوشت و پوچی و تمسخرآمیز بودن اعمال و زندگی او را پیش می‌کشد... بررسی نیات پنهان نویسنده در خلق چنین اثری مستلزم درک میزان اثرپذیری او از ادبیات پوچی و بویژه آثار ساموئل بکت است» (غفاری، ۱۳۹۴: ۸۹). چنان‌که در این رمان، مهندس در تئوری خودش دیده‌بان و هم‌زمانش و همین‌طور نیروهای دشمن را مهره‌های سیاه شطرنج می‌داند که از پیش باخته‌اند و بر سر هیچ می‌جنگند. او همه را محکوم به سرنوشت و تقدیر می‌داند:

«منم آقا اعتراض دارم. خود خداوندی که شما به اسمش دارید می‌جنگید، این جبر را حاکم کرده و تمام دست و پا زدن من و شما بی‌فایده است. با فرض که این رادار را نایب کنید؟ قوی‌ترش را می‌آرن... نه جانم! ایشون هم یک مهرهٔ شطرنج هستند شما و ما هم همین‌طور همه مهره‌اند
آقا!» (۳۱۸).

مهندس که معتقد به جبر و سرنوشت و قضا و قدر است، در بخشی از صحنه‌های رمان با گلوله باران شهر توسط ادوات جنگی دشمن عقاید خود را تعبیر شده، می‌شمارد. او نیروهای درگیر در جنگ (دو جبهه) را به مهره‌های سیاه شطرنج تشبیه می‌کند که بدون خواست و ارادهٔ خود به وسیلهٔ دست‌های دیگر به بازی گرفته شده‌اند. مهندس سخنان و گفتاری دارد که پیش از آن که او را فردی بدبین نشان دهد، برایمان مشخص می‌کند که اساساً با جنگ و وضعیت کشور در آن سال ناآشناست و او شیطان و وسوسه‌گری است که سد راه راوی می‌شود و در نهایت می‌بینیم که با سخنان قاسم دیده‌بان به رشد فکری دست می‌یابد. در حقیقت، او مانند گروهی از فلاسفه می‌اندیشد که مرگ را پایان‌بخش حیات و حضور آن را مساوی با غیاب زندگی دانسته‌اند. برای این گروه مرگ چالش بزرگ است؛ زیرا مانع از ادامهٔ حیات و تهدید کنندهٔ بقاست. برخلاف فرماندهٔ راوی و دیگر رزمندگان این رمان که مرگ را حد فاصل دو نوع حیات و موجب ارزش یافتن

زندگی دانسته‌اند، تحلیل‌های مادی انگارانه، مرگ را نابودی مطلق انسان به شمار می‌آورند و کسانی که به وجود روح و معاد معتقدند، آن را از کار افتادن دستگاه مادی می‌دانند. در این دیدگاه مرگ به معنای خارج شدن روح از بدن مادی انسان یا قطع ارتباط و علاقه بین روح و بدن است، از این منظر حقیقت مرگ نوعی انتقال از عالم طبیعت به عوالم دیگر است. «البته در نظر باختین، تفاوت در میزان قدرت و مقاصد دو سخنگو نیز در تک‌گویی یا چندآوایه کردن رمان مؤثر است. (نولز، ۱۳۹۱: ۲۳۲). راوی اظهارات مهندس را که در تغایر کامل با دیدگاه‌های خودبرترین خودش قرار می‌گیرد، یاوه‌گویی‌های یک دیوانه تلقی می‌کند. البته «دیوانگی» موجب می‌شود که انسان از دریچه‌ای متفاوت به جهان بنگرد. در واقع دیوانگی شخصیت‌ها در کارناوال، نقیضه‌ای است بر منطق و عقلانیت رسمی»^۳ در شخصیتی با بینشی فلسفی مآب که می‌کوشد با فانی دانستن انسان و معرفی مرگ به منزله غایت نهایی و خدا را سیاستمدار اصلی دانستن و محکوم بودن انسان به جبر مرگ، ترس را تسکین دهد. طرز فکر و نگاه مهندس به هستی، اگرچه غیرطبیعی می‌نماید، اما رمان را به نوعی از فلسفه بهره‌مند ساخته است.

در واقع افکار راوی رمان راهی از شک به یقین می‌پیماید؛ چنان که با آشنایی مهندس آغاز و با گفتارهای قاسم خاتمه می‌یابد. مخاطب گاه در مواجهه با این شخصیت دچار ابهام و حتی تناقض می‌شود؛ زیرا در عین سادگی پیچیده است. شخصیت پیچیده مهندس معلق بین سادگی و مکاری است و هیچ‌گاه به صفات مطلق تبدیل نمی‌شود. زندگی از شخص نیمه دیوانه‌ای که در رمان لقب مهندس یافته، یک شخصیت منزوی و مردم‌گریز ساخته است. شخصیتی که در کنار سایر شخصیت‌های داستان مثل گیتی، وجودشان از زنده بودن خسته است و به تقدیر گردن نهاده‌اند.

نویسنده این رمان توانسته با شخصیت‌پردازی قوی خود نشان دهد دفاع مقدس زمینه‌های ایجاد نسلی را آماده ساخته است که می‌توانند با تکیه بر باورها و اعتقاداتشان دست به از خودگذشتگی و رشادت بزنند و در مقابل دشمنان بایستند. پیام نویسنده هم در طی داستان، بررسی دو جامعه متفاوت از افرادی است که در ارتباط با جنگ هستند و افرادی که هیچ احساسی نسبت به جنگ ندارند. در این جامعه جنگی، همواره این تقابل وجود دارد که آیا انسان تنها مهره‌ای است سیاه که نمی‌تواند کوچک‌ترین نقشی در زندگی و سرنوشتش داشته باشد. اینکه انسان آیا می‌تواند با حرکت دسته جمعی مهره‌های دیگر به انتهای صفحه برسد و وزیر شود و کل بازی را در دست بگیرد. وقتی عراقی‌ها بازار را هدف گلوله قرار می‌دهند، آنچه در بازار می‌بیند سبب تأثر شدید او می‌شود و با خود می‌اندیشد: «ما واقعاً یک مهره بی‌ارزش نبودیم؟ آن‌ها هر وقت که بخواهند، شهر را می‌کوبند. حالا هم که به قول مهندس، ماشین قیامت قرار است دخل همه را بیاورد...» (۱۳۹).

حتی کلیسا و مساجد هم از این بمباران‌ها و هجوم‌ها در امان نبودند: «نیگا کن! نیگا کن! حضرت مریم ترکش خورده! / راست می‌گفت. درست در قلب حضرت مریم، جای یک ترکش دیده می‌شد» (۲۹).

از دیگر جلوه‌های بارز تحولات جنگی، به شهادت رسیدن اکثر مردم و به دنبال آن، توصیف جنازه شهدا توسط راوی، زخمی شدن دوستان و هم‌زمان راوی، نابسامانی و بهم‌ریختگی اوضاع شهر و مردمی است که از همه رانده شده‌اند و گذشته پر فراز و نشیب و اندوه بار آنان در ایجاد فضا و درون‌مایه بی‌تأثیر نیست. فضایی که در همه رمان سایه انداخته است، فضای فداکاری، همکاری، گذشت است که اولین آن‌ها همکاری بسیجی بی‌نام با پرویز در رساندن غذا و بعد همکاری بسیج با ارتش در حل مسئله‌ای است که حتی ارتش با آن همه معلومات به حل آن نرسیده است.

۳. DANidson,2008:6

روحیه‌ای که موسی در پایان داستان می‌یابد و به تبع آن در می‌یابد که اگر کسی به حقانیت راهش ایمان داشته باشد، همیشه به پیروزی‌اش امید خواهد داشت: «میان دود و ابر غلیظ آسمان، ستاره‌ای چشمک می‌زد» (۳۲۵) (امانی، ۱۳۹۴: ۱۲۹). بدین صورت، چشمک‌زدن ستاره‌ای در میان انبوهی از تاریکی ابرهای غلیظ، روحیه امید و شکست‌ناپذیری رزمندگان را برای خواننده بازنمایی می‌نماید.

۳. نتیجه

در این مقاله به تبیین کنش متقابل بین جنگ و فرهنگ ایثار و شهادت در رمان شطرنج با ماشین قیامت پرداخته شد و ضمن بیان روایت‌های چندگانه نویسنده از جنگ، مرگ و مفاهیم کلیدی مرتبط با آن، به تحلیل فرهنگ ایثار و شهادت‌طلبی‌های دوران دفاع مقدس در رمان مذکور اهتمام گردید و این نتایج به دست آمد که شهادت همسو با فرهنگ اسلامی از جمله ارزش‌های والایی است که نصیب افراد خاصی می‌شود. نکته درخور توجه اینکه این رمان با طرح دو موضوع عمده یعنی مجبور یا مختار بودن انسان از سویی و مقابله با تکنولوژی‌های پیشرفته دنیا با دستان خالی از سوی دیگر، نگاهی جدید و نو به مقوله دفاع مقدس دارد. نویسنده با اثبات این که انسان مجبور یا مختار صرف نیست و این که می‌تواند حتی با دستان خالی با پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های روز دنیا مقابله کرد، نشان می‌دهد که دفاع مقدس نسلی را به وجود آورده است که می‌تواند با توکل بر خدا و تکیه بر ایمان و نیز اراده قوی خود با از خودگذشتگی و فداکاری در مقابل تمام ناملایمات و اراده خصمانه یک جهان ایستادگی کرد و نگذاشت که حقانیت خود به دست ظلم و جور نابود گردد. شهادت هدف ارزشمند زندگی در این رمان است و نویسنده برای انتقال این مفهوم به خواننده آن را به طور قابل درک مطرح ساخته است، هر چند دیدگاه‌های متفاوت درباره شهادت‌طلبی وجود دارد؛ اما احمدزاده در این رمان، شهادت را به عنوان یک وسیله برای ملتی که هدف واقعی‌اش عزت و نجات دین و وطن از دست دشمن متجاوز بوده است، نشان داده است. در حقیقت، میل به شهادت‌طلبی از موضوع‌های مهم رمان شطرنج با ماشین قیامت است و ذکر حالت‌های معنوی و انجام احکام عبادی مانند نماز و قرآن خواندن شخصیت‌های داستان در ببحوچه آتش و خون و انجام عملیات حساس (پیدا کردن رادار سامبلین) در شهر محاصره شده آبادان است. چنین محور و موضوعات مهمی می‌تواند عامل انتقال ارزش‌های مطلوب و ارزنده به نسل آینده باشد. امور معنوی، نقش سرنوشت‌سازی در پیروزی عملیات رزمندگان در طول جنگ داشته و راوی هم وقتی به قرآن خواندن یکی از بچه‌ها اشاره می‌کند، آن‌ها را به عنوان معجزه می‌داند

تأکید بر آزادی و اراده فردی در مقابل جبرالوهای و جمع‌گرایی، از مفاهیم برجسته در رمان شطرنج با ماشین قیامت است در واقع افکار راوی رمان راهی از شک به یقین می‌پیماید؛ چنان که با آشنایی مهندس آغاز و با گفتارهای قاسم خاتمه می‌یابد. بدین ترتیب این داستان با چنین موضوعی زمینه‌های رشد نسل‌های آینده را به وجود می‌آورد؛ نسلی که باید چنین افرادی را با چنین روحیاتی الگوی خود قرار دهند تا بتوانند همیشه و همه جا با از جان‌گذشتگی و فداکاری از حقانیت خود دفاع و در مقابل مکر و حيله ظالمان ایستادگی کنند.

فهرست منابع

۱. احمدزاده، حبیب. (۱۳۸۵). **شطرنج با ماشین قیامت**، تهران: انتشارات سوره مهر.

۲. اسحاق آبادی، فاطمه. (۱۳۹۷). **روایت مرگ در رمان‌های جنگ ایران و فرانسه**، انتشارات سوره مهر.
۳. امانی، زهرا. (۱۳۹۴). **جامعه‌شناسی ادبیات داستانی دفاع مقدس**، پایان‌نامه تحصیلی برای دریافت درجه کارشناسی ارشد، احمد امیری خراسانی، دکتر سعید گروسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۴. باختین، میخائیل. (۱۳۹۱). **تخیل مکالمه‌ای، جستارهایی درباره رمان**، ترجمه رؤیا پور آذر، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
۵. رضی، احمد، عبداللهیان، فائقه (۱۳۹۰). تحلیل عناصر داستانی در رمان شطرنج با ماشین قیامت، **نشریه ادبیات پایداری**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال دوم شماره سوم پاییز ۸۹ سال دوم شماره چهارم بهار صص ۲۰۳-۲۳۱
۶. سلیمانی، بلقیس. (۱۳۸۰). **تفنگ و ترازو (نقد و تحلیل رمان‌های جنگ)**، تهران: نشر روزگار
۷. شکوئی پور، فریبا. (۱۳۹۴). **مقایسه تطبیقی درون‌مایه‌ها و عناصر داستانی دو رمان شاخص دفاع مقدس «سفر به گرای ۲۷۰ درجه» و «شطرنج با ماشین قیامت»**، پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: حسین یزدانی، دانشگاه پیام نور تهران.
۸. صنعتی، محمدحسین. (۱۳۸۹). **آشنایی با ادبیات دفاع مقدس**، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس.
۹. فرهنگ ایثار و شهادت. (۱۳۸۴). مجموعه مقالات همایش دبیرخانه شورای فرهنگ ایثار و شهادت.
۱۰. غفاری، سحر و سهیلا سهدی. (۱۳۹۳). کارناول‌گرایی در شطرنج با ماشین قیامت، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س ۷، ش ۲۵، صص ۱۱۹-۱۹۹.
۱۱. غفاری، سحر. (۱۳۹۴). تأثیر پیرامتن‌ها در شکل‌گیری یا تحریف معنای متن، بررسی دوگانگی رمان شطرنج با ماشین قیامت از دریچه پیرامتن، **فصلنامه علمی پژوهشی نقد ادبی**، س ۸ ش ۳۲، صص ۱۰۴-۸۵.
۱۲. نولز، رونالد. (۱۳۹۱). **شکسپیر و کارناول پس از باختین**، ترجمه رؤیا پور آذر، تهران: هرمس.